چالش عدالت و کارایی در گفتمان مدیریت‌گرایی کیفری

با تأکید بر حقوق ایران*

□ راضیه قاسمی کهریزسنگی[۱]
□ محمد فرجیها[۲]

چکیده

نظام‌های عدالت کیفری، ساختارهای سازمانی پیچیده با اهداف و کاربردهایی چندگانه‌اند که در دهه‌های اخیر با چالش‌هایی عمیق روبه‌رو شده‌اند. این چالش‌ها از یک‌سو نتیجهٔ ناکارایی، هزینه‌های هنگفت و اطالهٔ دادرسی است و از سوی دیگر، به بحران «مشروعیت» و بی‌اعتمادی مردم به نهادهای عدالت کیفری بازمی گردد. مدیریت گرایی سازوکاری است مدرن برای پاسخ به مشکلات حوزهٔ خدمات عمومی که با بهره گیری از شیوه‌های بخش خصوصی، بر آموزه‌های مشتری‌مداری، ارزیابی و مدیریت عملکرد، تدوین استانداردهای شفاف عملکرد و... تأکید دارد و در تصمیم گیری و سیاست گذاریِ عدالت کیفری اصلاحاتی قابل توجه و بنیادین را بنا نهاده است. لکن تعمق در پیامدها و

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۱۵ ـ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۶/۲۶.

۱. دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس (razie2517ghasemi@yahoo.com).
۲. دانشیار دانشگاه تربیت مدرس (نویسندهٔ مسئول) (m_farajiha@yahoo.com).

جلوه‌های مدیریت‌گرایی، حاکی از چالش‌های نظری و عملیِ توجه‌برانگیزی در عرصهٔ مداخلات کیفری است. یکی از این چالش‌ها چالش عدالت کیفری و کارایی است.

هدف از این مقاله ترسیم ابعاد نظری و عملیِ چالش مذکور در نظام‌های قضایی است که با تکیه بر روشِ تحلیل اسناد و قوانین موجود بدان می‌پردازد. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که تأکید بر افزایشِ خروجی‌ها، مختومه‌محوری و آمارگرایی که بارزترین نمادهای کارایی‌اند، هرچند در ظاهرْ منجر به افزایش تعداد پرونده‌هایِ بسته شده است، افزایشِ دقت و کیفیت در رسیدگی‌های قضایی را به دست نداده است.

واژگان کلیدی: نظام عدالت کیفری، مدیریت‌گرایی، عدالت، کارایی، بهره‌وری.

مقدمه

در دهه‌های اخیر معضلات ساختاری و مدیریتی در سازمان‌های حوزهٔ خدمات عمومی مشکلاتی را برای دولت‌ها از قبیل نبود منابع مالیِ کافی، و ناکارآمدی برنامه‌های کوتاه‌مدت و بلندمدت ایجاد کرده است. از این رو، فرایند حل معضلات پیچیده و چندبعدیِ این عرصه به یکی از اولویت‌های نظریه‌پردازان و اندیشمندانِ مدیریت دولتی، و دولتمردان و کارگزاران عرصهٔ سیاست بدل شده است. این فرایند که بر بنیان‌های نظریِ مستحکم و توجیهات قانع‌کنندهٔ سیاست‌گذاران استوار است، به شکل‌گیری تدریجی الگوی «مدیریت‌گرایی»[1] یا «مدیریت دولتی جدید»[2] منتهی گردید (Hood, 1991: 19).

در تعریفی کوتاه، مدیریت‌گرایی معادل با افزایش کاربرد الگوهای مدیریت بازرگانی برای ازدیاد سود، و کارایی سازمان‌های دولتی است (دانایی‌فرد، ۱۳۹۰: ۲۰). بر همین اساس، مدیریت‌گرایی کیفری عبارت است از افزایش کارایی و کاهش هزینه‌های ناشی از رسیدگی کیفری و نهایتاً حرکت به سمت تمرکززدایی، خصوصی‌سازی، پردازش‌محوری و افزایش اثربخشی.

1. Managerialism.
2. New public management.

مدیریت دولتیِ مبتنی بر اقتصاد بازار آزاد که در مقابله با بوروکراسی وبری[۱] مطرح گردید، راه حلّی برای خروج از بحران سازمان‌های بخش دولتی بود. این راه حل ابتدا در کشورهایی نظیر انگلستان و آمریکا به کار رفت و سپس در سایر کشورها از جمله ایران توجه دولتمردان و سیاست‌گذاران و مدیران را به خود جلب کرد. نفوذ مدیریت‌گرایی به نظام عدالت کیفری به تدریج و کندتر از سایر بخش‌ها صورت گرفت و مهم‌ترین دلیل آن، زمینه‌های سازمانی و تفاوت فرهنگی در نهادهای نظام عدالت کیفری است. دادگاه‌ها با پذیرش نظام متمرکز و سلسله‌مراتبی، و نیز تخصص‌گرایی در این حوزه با ورود آموزه‌های مدیریت‌گرا به شدت مخالفت می‌کردند (Freiberg, 2003: 12)، ولی به‌تدریج الگوی مدیریت‌گرایی بر نظام عدالت کیفری حاکم گردید و مهم‌ترین دلایل آن را چنین می‌توان یاد کرد: تشدید فشارهای ناشی از وقفه و انسداد به دلیل ناکارایی نظام‌های قضایی در کنترل جرم و جلب اعتماد عمومی؛ افزایش آمار جرم و ترس از جرم؛ اطالهٔ دادرسی؛ هزینه‌های غیر متعارفِ رسیدگی‌های کیفری.

شاید بتوان گفت که یکی از مهم‌ترین چالش‌های کاربرد مدیریت‌گرایی در حوزهٔ عدالت کیفری که در عرصهٔ نظریه و عمل توجه اندیشمندان و سیاست‌گذاران را به خود جلب کرده است، چگونگی تعادل‌بخشی و توازن میان دغدغه‌های مدیریتی و ملاحظات تحقق عدالت است. در چشم‌اندازی کلان، افزایش بهسازی قضایی مستلزم استفادهٔ درست از منابع و امکانات و وقت محدود، برای ساماندهی حجم زیادی از پرونده‌های کیفری است. پرسش اساسی در مواجهه با شاخص کارایی در برنامه‌های اصلاحیِ نظام عدالت کیفری، پرسش از اهداف این نظام است. به عبارت دیگر، آیا می‌توان در دهه‌های اخیر با توجه به سیطرهٔ مفهوم صرفه‌جویی،

---

۱. بوروکراسی وبری در ادبیات مدیریت دولتی نوعی طرح ایده‌آلِ سازمانی است که ماکس وبر پیشنهاد کرد. در طرح وی بر این موارد تأکید می‌شد: اختیار قانونی کارکنان بخش دولتی؛ نظم سلسله‌مراتبی؛ عمل بر اساس بایگانی‌ها؛ جدایی کار از زندگی شخصی؛ آموزش تخصصی و استخدام تمام‌وقت کارکنان؛ پیروی محض از قوانین. اما امروز بوروکراسی بیماری سازمانی شناخته می‌شود و کاغذبازیِ بی‌حدّ و حصر را به ذهن متبادر می‌کند. در واقع، امروز عنوان بوروکراسی بر طرحی سازمانی اطلاق می‌شود که کارگزاران آن در عین مسئولیت‌پذیری در قبال مردم در پیچ و تابِ مقررات دست‌وپاگیر اسیرند. اینان در این شرایط بدون آنکه به احوال خود آگاه باشند توان پاسخ‌گویی به هیچ مشکلی را ندارند (برای مطالعهٔ بیشتر در این باره ر.ک: پاشا، ۱۳۸۰: ش۱۳ـ۱۴).

کارایی و اثربخشی[1] بر فرایند کیفری، ادعای بازتعریفِ هدف اصلی نظام عدالت کیفری یعنی تحقق عدالت را داشت؟

اهمیت این پرسش از آن روست که برخی نظریه‌پردازان با پایبندی به مفهوم سنتی عدالت، اعتقادی راسخ به تعارض کارایی و عدالت دارند و از این رهگذر به نقد سرسختانهٔ آموزه‌های مدیریت‌گرایی می‌پردازند؛ برای مثال، برخی نویسندگان بر این باورند که یکی از ضررهای بالقوهٔ مدیریت‌گرایی خدشهٔ جدی بر حق دادرسی عادلانه است که خود نوعی عدالت‌ستیزی است؛ چرا که اهداف اثربخشی، کارایی و صرفه‌جویی، نافی عدالت ماهوی است. از نظر اینان، زبان مبهم و دست‌وپا شکستهٔ مدیریت‌گرایی به سادگی می‌تواند مفاهیم پایه‌ایِ نظام عدالت کیفری را نادیده بگیرد. «آنجا که مفاهیمی همچون معاملهٔ اتهام رواج می‌یابد، عقلانیت آن را فقط باید در زبان مدیریت‌گرایی یافت نه در دکترین یا تئوری حقوقی. با اینکه بهبود خدمات‌دهی در حوزهٔ عمومی با وجود منابع محدود، امری مطلوب است، در حوزهٔ عدالت کیفری که هدف اصلی، مجازات مجرم و تبرئهٔ بی‌گناه است افزایش کارایی به هیچ عنوان هدف عالی این مجموعه تلقی نمی‌گردد» (Moisidis, 2008: 86-95).

در مقابل، عده‌ای با تعریف دوبارهٔ شاخص‌های عدالت، الگوی مدیریت‌گرایی را ابزاری مناسب در وصول به هدف عالی عدالت برشمرده‌اند؛ برای نمونه، هیدبرند و سرون[2] مدیریت‌گرایی را ابزاری برای عقلانی کردن عدالت[3] با استفاده از اصول مدیریت و اقتصاد در ادارهٔ دادگاه‌ها به جای تمسک به مفهوم انتزاعی و غیر قابل دسترسِ عدالت توصیف می‌کنند (Brown, 2014: 114).

بر اساس رویکردهای موافق یا مخالف به مدیریت‌گرایی، الگوهای مدرنی در تحلیل فرایند کیفری پیشنهاد شده است. در واقع، این الگوها انعکاسی از ارزش‌های عدالت

---

۱. کارایی نسبت برونداد واقعی به‌دست‌آمده به برونداد استاندارد موردانتظار است و نشان می‌دهد برای دستیابی به نتایج چقدر از منابع استفادهٔ درست شده است. حال آنکه اثربخشی میزان دستیابی به اهداف است و نشان می‌دهد مجموعه‌ای از نتایج چقدر درست به دست آمده است.

2. Heydebrand & Seron.

3. Rationalization of justice.

کیفری‌اند. نظریهٔ هربرت پاکر[1] در شناسایی دو الگوی آیین دادرسی کیفری تحت عنوان الگوی کنترل جرم و الگوی دادرسی عادلانه، رایج‌ترین تلاش نظری در ترسیم مرزهای نسبتاً دقیق میان ارزش‌های متناقض مدیریت‌گرا و دادرسی عادلانه است. هرچند در عمل، تفکیک عملکرد نظام‌های دادرسی کیفری تا این اندازه دقیق نیست، این مدل در ادبیات نظریِ موجود مبنای مشترکی برای دیگر نظریه‌پردازان ارائه کرد[2] (Abraham, 1998: 18).

صرف‌نظر از مناقشات نظری دربارهٔ ارزش‌گذاری اندیشهٔ مدیریت‌گرایی، بر آنیم تا با ارجاع به جلوه‌های موجود از سیاست‌های کارایی‌محور در نظام عدالت کیفری ایران و کشورهای انگلیسی ـ آمریکایی به ارزیابی این سیاست‌ها از نظر تحقق عدالت کیفری بپردازیم. در واقع، ضمن شناسایی جلوه‌های افزایش کارایی در دو حوزهٔ کاهش هزینه‌ها و افزایش سرعت و بهره‌وری، تأثیر این خط‌مشی‌ها بر قضاوت و احقاق حق و فرایند گذار از احقاق حق به فصل خصومت ارزیابی می‌شود. لذا پس از طرح کلی بحث، مفهوم‌شناسی عدالت و کارایی و شاخص‌های آن در گفتمان سیاست‌گذاری کیفری تبیین می‌شود تا با داشتن تصویری روشن از این دو مفهوم بتوان به ملاحظات مربوط به چالش عدالت کیفری و کارایی احاطه یافت.

در ادامه، با توجه به تحول الگوی دادرسی کیفری از نظام‌های تفتیشی و اتهامی به الگوی مدیریت‌گرا، بنیان نظری و توجیهی آن از نظر اندیشمندان حقوق کیفری بررسی می‌گردد. در بخش بعدی مقاله، جلوه‌های بارز سیاست‌های ناظر بر افزایش بهره‌وری ـ در دو بعد افزایش سرعت و کاهش هزینه‌ها ـ در فرایند کیفری کشورهای پایه‌گذارِ این سیاست معرفی خواهد شد. در نهایت، جایگاه گفتمان کارایی به نظام عدالت کیفری ایران از خلال تحلیل اسناد راهبردی، قوانین و آیین‌نامه‌ها نقد و ارزیابی می‌شود.

---

1. Herbert Packer.

۲. برای مثال، میشل کینگ در تقسیم مدل‌های دادرسی به مدل‌های بالینی، پوروکراتیک، قانونی و قدرت‌محور، از مدل هربرت پاکر بسیار ایده گرفته است. نیز ایدهٔ کنترل جرمِ پاکر در مدلِ نیروی پلیس دابر، پژوهش سوزان بندز دربارهٔ مدل کشف حقیقت و بازی جوانمردانه در محاکمات کیفری تأثیری به‌سزا داشته است.

مفهوم و شاخص‌های عدالت و کارایی در نهادهای کیفری

پیش از تحلیل سیاست‌گذاری‌های مبتنی بر کارایی در نظام عدالت کیفری و تبعات آن از نظر عدالت کیفری، مفهوم‌شناسی عدالت و کارایی و مبانی نظری آن امری ضروری است. در ادامه، با ارجاع به ادبیات پژوهش و گفتمان حاکم بر نظام عدالت کیفری این مفاهیم تبیین می‌شوند.

حوزه‌های گوناگونی از فعالیت‌ها و مناسبات اجتماعی، مد نظر عدالت قرار می‌گیرند. تنوع این حوزه‌ها مفاهیمی متعدد از عدالت را مطرح کرده است. «توزیع و تخصیص امکانات»، «پاسخ متناسب به شایستگی‌ها»، «جبران خسارت زیان‌دیده»، «ارزیابی و سنجش دارایی‌ها»، «حل و فصل منازعات و اختلافات»، «برخورد و مجازات جرایم»، «خرید و فروش و انواع مبادلات معاملاتی» و... نمونه‌هایی از حوزه‌های زندگی‌اند که با موضوع عدالت ارتباط می‌یابند. بر همین اساس، در ادبیات فلسفی می‌توان سه گونهٔ خاص از عدالت را دید. این حوزه‌ها عبارت‌اند از: حوزهٔ تخصیص‌ها؛[1] حوزهٔ مجازات‌ها؛[2] حوزهٔ مبادلات.[3] بنابراین سه مفهوم عدالت توزیعی،[4] عدالت مکافاتی[5] (استحقاقی) و عدالت مبادله‌ای[6] وجود دارد (قاری سیدفاطمی، ۱۳۸۰: ۲۴۴). در این جستار، آنچه از مفهوم عدالت مد نظر است محدود به مفهوم عدالت کیفری است. «فرهنگ‌های حقوقی، عدالت کیفری را به مجموع روش‌های برخورد با متهمان به ارتکاب جرم تعریف کرده‌اند. این روش‌ها و مجریان آن‌ها وقتی در چارچوب یک نظام قرار می‌گیرند تبدیل به فرایندی می‌شوند که از کشف جرم و تعقیب متهم آغاز و به برائت یا محکومیت وی می‌انجامد» (امیدی، ۱۳۸۸: ش۲۲/۳). در واقع، در فضای درون‌گفتمانی حقوق کیفری، نخستین کاربرد واژهٔ عدالت کیفری بیشتر بر فرایند رسیدگی، پاسخ به جرم و روند کنترل پدیدهٔ مجرمانه اشاره دارد. در این

1. Allocations.
2. Punishments.
3. Exchanges.
4. Distributive justice.
5. Retributive justice.
6. Commutative justice.

جستار و در مقام تحلیل چالش کارایی و عدالت، معنایی از عدالت کیفری مد نظر است که هرچند بی‌ارتباط با معنای یادشده نیست، به جنبه‌های مفهومی عدالت کیفری از نظر رعایت انصاف در فرایند رسیدگی کیفری می‌پردازد.[۱]

در حوزهٔ مفهوم‌شناسی عدالت کیفری شکلی و ماهوی معمولاً این بحث مطرح شده است که عدالت ماهوی، عدالت در خصوص نتایج رسیدگی است، در حالی که عدالت شکلی، عدالتی فرایندی است که منجر به حصول نتیجه می‌شود. به عبارت دیگر، عدالت فرایندی محدودیت‌هایی را بر فرایند اعمال می‌کند که اگر این محدودیت‌ها به خوبی رعایت شود می‌توان گفت که دعوی از لحاظ فرایندی، عادلانه است (Sadurski, 1985: 96-100). در واقع، عدالت کیفری ماهوی، بر کیفردهی با وصف عادلانهٔ آن اطلاق می‌شود، هرچند ملازمه‌ای با فرایند عادلانه نداشته باشد. برای مثال، آنجا که متهمی با شکنجه به اقرار واداشته شود، هرچند آن جرم را مرتکب شده باشد و مجازات آن را ببیند، نمی‌توان گفت که عدالت شکلی و فرایندی رعایت شده است، اگرچه مجازات با توجه به واقعیتِ ارتکاب جرمْ عادلانه تلقی شود. با این وصف، آنچه در مقابل مفهوم عدالت از یک‌سو و بهره‌وری قضایی از سوی دیگر، خود را نمایان می‌کند بیشتر عدالت فرایندی و شکلی است.

مفهوم کلیدی دیگر که علی‌رغم بسترهای اقتصادی آن در مدیریت‌گرایی کیفری کاربردی زیاد یافته «کارایی» است. تعاریف و مفهوم‌سازی کارایی در گفتمان مدیریت و اقتصاد چندان متنوع و وسیع است که نمی‌توان شاخصی دقیق و ثابت را برای تعیین کارایی در سیستم کیفری برگزید و آن شاخص‌ها را در تعیین میزان کارایی یک نظام عدالت سنجید. از میان مفاهیم کارایی در اقتصاد و مدیریت، شاخص کارایی

---

۱. بر همین اساس، دو جنبه از عدالت کیفری تحت عنوان عدالت شکلی (آیینی) و عدالت استحقاقی شناسایی شده است. عدالت آیینی که در نظام حقوقی کامن‌لا تحت عنوان عدالت طبیعی مرسوم است دلالت بر قواعد بازیِ منصفانه در فرایند رسیدگی دارد تا آنجا که به اعتقاد برخی حقوق‌دانان، عدالت طبیعی در رسیدگی‌های قضایی را مترادف با معنای انصاف می‌دانند. محتوای عدالت آیینی بر دو اصل مهمِ بی‌طرفی مقام قضایی و حق متهم بر استماع دفاعیاتش استوار است که از این دو اصلِ مهم سازوکارهای دادرسی عادلانه استخراج می‌شود (برای مطالعهٔ بیشتر ر.ک: قاری سیدفاطمی، ۱۳۸۰: ش۳۳ـ۳۴).

در تولید، به فضای قضاوت در پرونده‌های کیفری نزدیک‌تر می‌نماید؛ چرا که کارایی در این مفهوم، توصیفی از نسبتِ منابع مورد نیاز برای تولید (در مورد دادگاه‌ها پرونده‌های مطروحه) در مقابل خروجی آن سیستم (در مورد دادگاه‌ها آرای صادره) می‌باشد. در این سیستم از مقایسهٔ منابعِ به کار رفته و اخذ نتایج متفاوت در زمان واحد، میزان کارایی به دست می‌آید. بنابراین دادگاهی کیفری که در یک روز به پنج پرونده رسیدگی کرده باشد، در مقایسه با دادگاهی که در همین مدت به سه پرونده رسیدگی کرده است کاراتر شمرده می‌شود. البته چه‌بسا در این محاسبه به دو عامل زیربنایی توجه شود. نخست آنکه ممکن است در یک نظام عدالت کیفری، شاخص تعیین میزان کارایی، کاهش میزان منابع مورد نیاز برای پردازش همان تعداد پرونده در زمان گذشته باشد؛ برای مثال، منابع انسانی و مالی کمتری برای همان تعداد پرونده‌ای که سابقاً رسیدگی می‌شده است به کار رود. شاخص دیگر افزایش میزان پرونده‌های مورد پردازش با همان منابع و امکانات سابق است. در این مفهوم کارایی و بهره‌وری می‌توانند معنایی یکسان داشته باشند و به جای یکدیگر استفاده شوند؛ یعنی زمانی سیستم کیفری به بهره‌وری می‌رسد که پرونده‌های بسته‌شدهٔ بیشتری داشته باشد. امروز شاخص دوم به دغدغهٔ اصلی نظام‌های عدالت کیفری در حوزهٔ مدیریت پرونده‌ها تبدیل شده است. تحقق این امر بسیار پیچیده است؛ زیرا بستگی به میزان کنترل متغیرهایی متعدد دارد که باعث افزایش کارایی می‌شوند.[1] از سوی دیگر، شناسایی و کنترل تمام متغیرهای مؤثر بر کارایی، بسته به نوع و ماهیت سیستم و عملکرد آن، امری مشکل و در مواردی ناممکن است (Coleman, 1980: 509-552). حتی اگر ترجیحِ سیاست‌گذاران در ترسیم خط‌مشیِ مربوط به کارایی ـ برای مثال، مصرف کمتر منابع به جای افزایش خروجی‌ها یا برعکس ـ صریح و روشن هم باشد، دستیابی به این هدف در

۱. برای مثال شرکتی را در نظر بگیرید که با هدفِ افزایش کارایی کنترل‌هایی را نسبت به آنچه دارد اعمال کند اما نمی‌تواند شرایط بازار را کنترل کند. درصورتی‌که هیچ‌یک از رقبا به افزایش کارایی خود مبادرت نکرده باشند و تقاضا در بازار کشش قیمت داشته باشد شرکت می‌تواند درآمد بیشتری از فروش تولیدات خود را به دست آورد و به سودآوری بیشتر برسد. در غیراین‌صورت، صرفِ افزایش واحدهای تولید نمی‌تواند به افزایش بهره‌وری و سود منجر شود. این مثال ساده به‌خوبی نشان می‌دهد که «کارایی» مفهومی است که در خلأ تفسیر و بررسی نمی‌شود.

بسیاری از بافت‌های سازمانی و سیستمی به آسانی امکان‌پذیر نیست. با این اوصاف، افزایش کارایی که هدف سازمان‌ها به شمار می‌رود تا حدود زیادی جذابیت خود را از دست می‌دهد. با چارچوب عرضه‌شده می‌توان پیچیدگی‌های پیش رو در افزایش کارایی در نظام عدالت کیفری را تا حدودی پیش‌بینی کرد.

آنچه به طور قطع می‌توان از آن سخن گفت این است که شاخص افزایش کارایی در نظام عدالت کیفری همواره بر افزایش سرعت رسیدگی و پردازش تعداد بیشتری از پرونده‌های کیفری در مدت زمان معین و با صرف هزینه‌های کمتر است؛ برای مثال، اگر در شعبه‌ای کیفری تعداد ۱۰۰ پرونده در طول یک ماه منتهی به صدور تصمیم نهایی می‌شده است، با افزایش کارایی، این تعداد پرونده به میزان معینی افزایش می‌یابد بدون اینکه در منابع و زمان اختصاص داده‌شده تغییری به وجود آید. بنابراین در این روایت از کارایی، سنجهٔ اصلی، آمار پرونده‌های بسته‌شدهٔ هر شعبه است. به عبارت دیگر، افزایش کارایی با شعار مقابله با اطالهٔ دادرسی، دوباره‌کاری، اتلاف منابع و افزایش هزینه‌ها به عدالت کیفری راه یافت تا فرایند کیفری سرعت یابد و در بازه‌های زمانی معین پرونده‌های بیشتری رسیدگی شود و در نهایت، خروج از بحران‌های سیستمی محقق گردد. بنابراین تحلیل موقعیت سیستم کیفری از حیث میزان کارایی، بستگی به ارزیابی مدت زمان و منابع تخصیص داده‌شده برای رسیدگی به هر پرونده دارد. تأکید بر کاهش هزینه‌ها و طول زمان رسیدگی، الگوی دادرسی کیفریِ بسیاری از کشورها را متحول کرد تا آنجا که از دل مفاهیم کارایی و صرفه‌جویی و اثربخشی، الگوی دادرسی منحصر به فردی سر برآورد که از الگوهای تفتیشی ـ اتهامی تا حدود زیادی متفاوت است و اهدافی دیگر دارد. در ادامه ضمن معرفی این الگو، مبانی نظری و سازوکارهای آن بررسی می‌شود.

الگوی دادرسی مدیریت‌گرا

افزایش کارایی در فرایند کیفری بخش جدایی‌ناپذیرِ سیاست‌گذاری مدرن، رویهٔ عملی و پژوهش‌های علمی در دهه‌های اخیر است. بر همین اساس، تلاش‌هایی قابل توجه برای نظریه‌پردازی دربارهٔ مبنا، توجیه و پیامدهای دادرسی مدیریت‌گرا صورت گرفته

است. در میان این نظریه‌ها شاید مدل مدیریتی براون[1] بیشتر به ابعاد این موضوع پرداخته باشد. براون ضمن شرح و تبیین گرایش افراطی محاکم آمریکا به افزایش کارایی و بهره‌وری قضایی، خطر جدیِ این گرایش را خاطرنشان می‌کند. به اعتقاد وی تمرکز صرف بر افزایش کارایی، آسیب بیشتری به نظام عدالت کیفری خواهد زد. با وجود تمایل سیاست‌گذاران به اجتناب‌ناپذیر نشان دادن افزایش کارایی، این مسئله به چالشی جدی برای عدالت کیفری تبدیل شده است. به اعتقاد براون آنچه در مدل دادرسی مدیریتی چالشی قابل بررسی است، بازتعریف قواعد ناظر بر قضاوت کیفری بر مبنای ارزش کارایی در این مدل است. به اعتقاد وی در نظام‌های کامن‌لا بخش زیادی از این موضوع به «معاملهٔ اتهام» بازمی‌گردد. دغدغهٔ مهم براون در این خصوص فقدان استانداردی دربارهٔ کارایی قضایی و تعیین پیامدهای دقیق آن است (Brown, 2014: 187-190).

نظام عدالت کیفری از جمله نظام‌هایی است که تحقق کامل کارایی در آن امری مشکل است. تأثیرپذیری ورودی‌های نظام عدالت کیفری از متغیرهایی همچون گسترش قلمرو جرم‌انگاری، تغییر الگوهای ارتکاب جرم و افزایش میزان جرم، تغییر دیدگاه‌های سیاسی در کنترل جرم و... این نظام را بیش از دیگر سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی در معرض مواجهه با متغیرهای ناشناخته و کنترل‌ناپذیر قرار می‌دهد. علی‌رغم ملاحظات مذکور سیاست‌گذاران، مدیران و مجریانِ نظام عدالت کیفری، در عملْ رویه‌هایی متنوع را برای افزایش کارایی در پیش گرفته‌اند. اگر این پیش‌فرض را بپذیریم که مبنای ارزیابی عملکرد واحدهای قضایی، تعداد پرونده‌های بسته‌شده است این نتیجه حاصل می‌شود که مقامات قضایی که به هر نحو موفق به مختومه کردن تعداد بیشتری از پرونده‌ها در واحد سازمانی خود هستند یا با صرف منابع کمتری به پردازش همان میزان پروندهٔ سابق می‌پردازند، کاراتر محسوب می‌شوند. نیاز به افزایش کارایی در فرایند کیفری به علت افزایش مطالبات عمومیِ خارج از سازمان و با هدف اجرای قانون است. بر همین اساس، فشارِ خارج از سیستم، قضات و دادستان را بر آن می‌دارد که به خلق موقعیت‌هایی برای افزایش کارایی بپردازند (Bridges, 1982: 50-73). بنابراین

1. Brown.

هدفِ قضات و دادستان، یافتن روش‌هایی برای مدیریت پرونده‌ها و رسیدگی به حجم معینی از پرونده‌ها در زمان کمتر و تخصیص منابع کمتر است. با وجود این، تعقیب و رسیدگی کیفری متغیری است که ممکن است به طور جزئی به ظرفیت قضاوت‌های دستگاه قضایی و عملکرد کل نظام کیفری بستگی داشته باشد.

براون در نظریهٔ دادرسی مدیریتی خود اعتقاد به پیوند کارایی و کیفیت و دقت در فرایند کیفری دارد. در این مدل بیش از هر چیز به بهبود روش‌های مدیریتی در پالایش و مدیریت پرونده‌ها در مرحلهٔ تحقیقات مقدماتی تأکید می‌شود تا در مرحلهٔ رسیدگی دادگاه‌ها. از نظر وی مرحلهٔ تعقیب و تحقیقات مقدماتی در دادسرا مهم‌ترین مقطع برای کنترل متغیرهای کارایی و کیفیت و دقت به طور همزمان است (Brown, 2014: 195). بنابراین به جای اینکه دادگاه با حجم انبوهی از پرونده‌ها و کشف حقیقت در آن‌ها روبه‌رو باشد می‌توان در مرحلهٔ تحقیقات مقدماتی به کمک سازوکارهایی مانند بایگانی و جداسازی پرونده‌های واجد وصف حقوقی از کیفری، صدور قرار بایگانی و تعلیق تعقیب در پرونده‌های کم‌اهمیت و ارسال سایر پرونده‌ها به شعب دادگاه، به روند افزایش کارایی همزمان با افزایش دقت و صحت در رسیدگی کمک کرد. اثربخشی این مدل موکول به افزایش قابل توجهِ منابع انسانی متخصص، پیش‌بینی زیرساخت‌های قانونی متناسب و نظارت و ارزیابی مستمر و دقیقِ عملکرد دادسرا در اجرای این امر است. آنچه در الگوی مدیریتی بسیار بر آن تأکید می‌شود این است که بخش اعظمی از حقایق در مرحلهٔ پیش از محاکمه آشکار شود؛ چرا که بسیاری از تعقیب‌های کیفری در همان مرحلهٔ دادسرا خاتمه می‌یابد. بدین‌ترتیب، ضمن کاهش حجم پرونده‌ها کیفیت و صحت آرای صادره در دادگاه افزایش می‌یابد.[۱]

---

۱. در نظام حقوق انگلستان به موجبِ ضمیمهٔ چهارم گزارش وزارت کشور انگلستان، با عنوان «عدالت کیفری: به سوی آینده» به عملکرد این نظام در افزایش کارایی اشاره دارد. یکی از بخش‌های اساسیِ عملکرد نظام عدالت کیفری انگلستان تشکیلات دادستانی سلطنتی است. این تشکیلات، نمادی می‌تواند باشد از دادرسی مدیریتی و افزایش حدود اختیارات دادسرا و تمرکز بر این مرحله برای کاهشِ پرونده‌های ارجاعی به شعب کیفری برای صدور حکم. بر همین اساس، به محضِ تعقیبِ پلیس، پرونده به وکلای ادارهٔ دادستانی سلطنتی ارجاع می‌شود تا پس از بررسیِ آن، در مورد تعقیب، اصلاح یا رد اتهام تصمیم‌گیری شود (برای مطالعهٔ بیشتر دربارهٔ این ساختار ر.ک: مهرا، ۱۳۸۷: ش۱۶۱).

در مـدل دادرسـیِ مـدیریتی میـان کـارایی و کیفیـت رسـیدگی و اتخـاذ تـصمیم در پرونده‌های کیفری پیوند داده می‌شود. هرچند روش دادرسی مدیریتی با خط‌مشی‌هـای مرتبط با غربال پرونده‌ها، معاملهٔ اتهام، خـروج پرونـده‌هـای کیفـری از مـسیر رسـیدگی رسمی و ارجاع آن به فرایندهای ترمیمی و... در نظـام‌هـای قـانون‌گـذاری بـسیار مـورد توجه است، به نظر می‌رسد اعمال فشار سیستمی بر نهاد پلیس و دادسرا عملاً منجـر بـه نوعی مصلحت‌اندیشی در خـصوص تعقیـب و عـدم تعقیـب جـرایم و رعایـت نکـردن مؤلفه‌های عدالت آیینی از نظر حقـوق دفـاعی مـتهم در فراینـد سـریع دادرسـی باشـد. سیاست‌گذاریِ ناظر بر اولویت آموزه‌های مدیریت دولتی نـوین در نهادهـای کیفـری و ابعاد آن نشان از پذیرفتـه شـدن ایـن سیاسـت‌هـا در نظـام‌هـای قـضایی دارد. در ادامـه، بارزترین جلوه‌ها و نمادهای این رویکرد در نظام‌های آمریکا و انگلیس بررسی می‌شـود تا تحولات گفتمان بهره‌وری در این بسترها بیشتر شناخته شود.

گرایش به افزایشِ کارایی در فرایند کیفری

بررسی تحولات سیاست‌گذاری کیفری حکایت از پیشتاز بـودن نظـام‌هـای انگلـستان و آمریکا در به کارگیری آموزه‌های مدیریت‌گرایی کیفری به ویـژه افـزایش کـارایی دارد. این دیدگاه در دههٔ ۱۹۸۰ طرفداران زیادی در دولت‌های وقت آمریکـا و انگلـستان پیـدا کرد. «سیاست‌گـذاران و کـارگزاران بـه طـور جـدی در جـستجوی راهکارهـایی بـرای الغای تفکر سیستمی در عدالت کیفری بودند. همچنین سرمایه‌گذاری و تشویق نهادهـا بـرای تقویـت وابـستگیِ متقابـل در رسـیدگی بـه پرونـده‌هـا روز بـه روز قـوت یافـت» (Rain & Wilson, 1997: 80-95). بسترهای ظهور تحـولات مـذکور را مـی‌تـوان در افـول دولت‌های رفاه در این کـشورها، رکـود شـدید اقتـصادی، شکـست بوروکراسـی اداری، ظهور فنّاوری اطلاعات و ارتباطات و ورود آن به عرصهٔ ادارهٔ عمومی و در نهایتْ تغییـر در الگوهای دادرسی اتهامی دید. جستجو برای کاربرد الگوهای جدیـدِ مـدیریت نظـام عدالت کیفری، منطبق با دیدگاه مـدیریت دولتـی نـوین راه را بـرای تحـولات قـانونی و ظهور آیین‌های کارا و کارآمد هموار کرد. پس از گذشت حدود دو دهه از تجربهٔ نـسبتاً موفقِ این کشورها در افزایش کارایی و صرفه‌جویی در منابع و هزینه‌ها این خط‌مشی بـه

دیگر نظام‌های حقوقی ازجمله ایران نیز راه یافت. در ادامه، بارزترین سیاست‌های مرتبط با افزایش کارایی ـ در مفهوم افزایش سرعت و بهره‌وری قضایی ـ ذکر می‌شود. بررسی این سیاست‌ها علاوه بر نشان دادن کیفیت سیاست‌گذاری‌های کارایی‌محور، می‌تواند روند به چالش کشیده شدن عدالتِ رویّه‌ای را به خوبی نشان دهد.

سیاست‌گذاران محافظه‌کار انگلستان و آمریکا با پیش‌فرض‌هایی به اصلاح فرایند کیفری پرداختند. مهم‌ترین پیش‌فرض این بود که عملکرد درست در نظام عدالت کیفری مستلزم نداشتن وقفه و تأخیر در عملکرد نهادهاست. وابستگی و هماهنگی میان نهادهای عدالت کیفری به مثابهٔ اجزای یک سیستم و پردازش مناسب پرونده در هر یک از این واحدها در بازهٔ زمانی مشخص از الزامات کاهش وقفه و تأخیر در فرایند کیفری است. بنابراین، عملکرد درستْ مستلزم دو عنصر مهم است: اول تلقی عدالت کیفری به مثابهٔ یک سیستم (رویکرد سیستمی به عدالت کیفری) و ارتباط میان نهادها و اجزای این سیستم؛ دوم جریان سریع پرونده‌ها و اطلاعات میان این نهادها به منظور افزایش خروجی نهادها. تفکر سیستمی منتهی به تشکیل گروه‌های پژوهشِ بین‌بخشی در نظام‌های قضایی شد. در واقع، تفکر سیستمی به منطق زیربناییِ افزایش کارایی بدل گردید؛ برای مثال، در دادسراها و دادگاه‌ها اقداماتی با توجه به این سیاست شکل گرفته‌اند؛ از جمله: تاکتیک‌های مدیریت و تسهیل جریان پرونده در مراحل مختلف دادرسی؛ تفکیک پرونده‌های پیچیده و زمان‌بَر و بررسی آن‌ها پیش از محاکمه؛ جداسازی پرونده‌ها بر اساس میزان هزینه‌ها و مدت زمان معقول برای رسیدگی.

تغییر در عملکرد نیروی پلیس برای افزایش کارایی اقدام دیگری است که در بسیاری از نظام‌های عدالت کیفری صورت گرفته است. «افزایش اختیارات پلیس برای اعمال برخی ضمانت اجراها (مثلاً در مورد جرایم راهنمایی و رانندگی) اقدامی برای کاستن از وظایف دادستان و دادگاه و افزایش سرعت و کارایی است. نمونهٔ بارز دیگر در این رابطه، قانون نظم عمومی ۱۹۹۸ انگلستان است که به پلیس این اجازه را می‌دهد که به برخی امور متهمانِ تحت قرارِ وثیقه رأساً رسیدگی کند و دادگاه‌ها از این مسئله معاف باشند» (Ashby & Irving, 2007).

بخش قابل ملاحظهٔ دیگر از سیاست‌گذاری‌های کارایی‌محورِ نظام‌های عدالت

کیفری سیاست‌های هزینه ـ کارایی[1] است که در دهه‌های ۱۹۹۸۰ و ۱۹۹۰ در نظام عدالت انگلستان پایه‌گذاری شد. هدف تمام این سیاست‌ها افزایش سرعت و بهره‌وری و کاهش هزینه‌ها بود؛ برای مثال، اعطای امتیاز برای کاستن هزینه‌های مربوط به آزادی مشروط و تعلیق مراقبتی و دادگاه‌های ماجیستریت در سال ۱۹۹۲ و اعطای امتیاز به پلیس در سال ۱۹۹۵ در انگلستان گامی مهم در افزایش کنترل خزانه بر هزینه‌های عدالت کیفری بود. در این راهبرد، مبلغ محدودی بودجه با فرمول‌بندی دقیق در اختیار واحدها قرار می‌گرفت که کم‌بازده بودن و پرهزینه بودن، باعث جریمه شدن واحدها می‌گردید. رواج دستمزد ثابت برای مشاوران حقوقی در دادگاه‌های ماجیستریت علی‌رغم اعتراض آنان و نیز تصویب طرح کلیِ غرامت ثابتِ بزه‌دیدگان علی‌رغم اعتراض دادگاه عالی به قانونی بودن آن از برنامه‌های دولت حزب کارگر برای کاهش هزینه‌ها و افزایش کارایی بود. به طور مشابه، تحول در سیستم‌های مدیریت اطلاعات برای هر یک از نهادها و انتشار آمار مربوط به ارزیابی عملکرد نهادها از لحاظ کارایی یا ناکارایی مالی، از مصادیق افزایش نظارت بر هزینه ـ کاراییِ نظام عدالت بود. در سال ۱۹۹۳ نهاد بازرسی در دادگاه‌های ماجیستریت با دستورالعمل نظارت بر کارایی و کاهش هزینه‌ها تأسیس شد.

در دهه‌های اخیر، شاخص هزینه ـ کارایی مبنای اصلی بسیاری از تصمیم‌گیری‌های دولت‌های غربی به ویژه انگلستان بود تا منابع انسانی و منابع مالیِ نظام عدالت کیفری با رویکردی عقلانی ساماندهی شوند، «هرچند سازمان پلیس، حقوق‌دانان و وکلا و قضات (به ویژه ماجیستریت‌ها) در مقابل طرح‌های افزایش کارایی، مقاومت‌هایی نشان دادند. در سال ۱۹۹۳ و با هدف بهسازی زیرساخت‌های قضایی، تعداد حوزه‌های قضایی از ۳۱ منطقه به ۱۳ منطقه کاهش یافت. همانند سایر بخش‌های خدمات عمومی، کنترل شدید و مهار هزینه‌های اضافه از طریق خصوصی‌سازی صورت گرفت. به عبارت دیگر، مبنای خصوصی‌سازی علاوه بر افزایش کیفیت خدمات، استفاده از سازوکار رقابت اقتصادی و کاهش هزینه‌های زاید بود. در همین راستا

1. Cost - efficiency.

خدمات رفاهی و حمایتی، بهداشتی و امنیتی زندان‌ها به بخش خصوصی واگذار شد تا هزینه‌های سرسام‌آور دولت در این حوزه کاهش یابد. غیر نظامی کردن برخی عملکردهای پلیس و استفادهٔ بیشتر از خدمات داوطلبانه و مستقل آن، مددکاران اجتماعی، مأموران تعلیق مراقبتی و آزادی مشروط و خدمات حمایت از بزه‌دیده / شهود، تأسیس نهادِ «خدمات دادگاهی» از سال ۱۹۹۵ در انگلستان همگی برای تحقق همین هدف بود. نیز جداسازی مدیریت خدمات و مدیریت سازمانی در دادگاه عالی از فرایند پاسخ‌گویی سیاسی، گام‌هایی بود برای شفاف‌تر شدن هزینه‌ها و کنترل آن‌ها» (Rain & Wilson, 1997: 80-95).

از دیگر جلوه‌های افزایش کارایی و سرعت در نظام عدالت کیفری آمریکا تصویب قانونِ «محاکمهٔ سریع»[1] در کنگرهٔ آمریکاست. در این قانون با هدف تسریع محاکمات کیفری، محدودیت‌هایی زمانی برای رسیدگی به پرونده‌ها در نظر گرفته شد و دادگاه‌ها ملزم به تبعیت از آن گردیدند. ضمانت اجرای تخطی از این بازهٔ زمانی نیز خارج شدنِ پروندهٔ کیفری از گردونهٔ رسیدگی و شمول مرور زمان نسبت به آن و در نظر گرفتن ضمانت اجرای درون‌سازمانی برای قضات متخلّف بود. از زمان تصویب این قانون مناقشات زیادی بر سر محدودیت‌های زمانی و ضمانت اجرای آن به راه افتاد. این قانون تلاش معنادارِ محافظه‌کاران کنگره برای برطرف کردن معضل اطالهٔ دادرسی در نظام عدالت کیفری بود. طبق این قانون سه دورهٔ زمانی برای پرونده‌های کیفری تعیین می‌شد: ۱. فاصلهٔ بین شروع تعقیب کیفری و دستگیری تا صدور کیفرخواست و ثبت پرونده در دادگاه؛ ۲. ثبت پرونده در دادگاه تا احضار متهم برای پاسخ‌گویی به اتهام مطرح‌شده؛ ۳. احضار تا محاکمه. در اجرای این قانون، کیفرخواست باید ظرف مدت ۳۰ روز از تاریخ دستگیری صادر شود. محاکمه نیز تا ۷۰ روز پس از صدور کیفرخواست باید برگزار گردد.[2]

---

1. Speedy Trial Act.

۲. به منظورِ تضمین حقوق دفاعی متهم و اینکه وی بتواند در مدت زمان معقول به تدارک دفاع بپردازد کنگرهٔ آمریکا به اصلاح این قانون در سال ۱۹۷۹ دست زد. بر مبنای این اصلاحیه، تا گذشت ۳۰ روز از تاریخ صدور کیفرخواست محاکمه برگزار نمی‌گردد مگر با توافق متهم.

هرچند ضمانت اجرای تخطی از بازهٔ زمانی معین‌شده در این مراحل، خارج شدنِ اجباری پرونده از فرایند رسیدگی است، تعقیب یا عدم تعقیب آن در آینده به اختیار دادگاه گذاشته شده است. به منظور انعطاف در محدودیت‌های زمانی، ضمانت اجرا شامل مواردی که تأخیر در رسیدگی ناشی از شرایط و اوضاع و احوال خارج از کنترل دستگاه قضایی است، نمی‌گردد.

بسیاری از صاحب‌نظران معتقدند که محدودیت زمانیِ اعمال‌شده نوعی استانداردِ ناسنجیده و خودسرانه و بی‌مبنا برای مدیریت زمان در فرایند کیفری است و نتیجهٔ عملی آن کاهش ظرفیت‌های لازم برای رسیدگیِ اثربخش به پرونده‌های کیفری است. عده‌ای از منتقدان نیز این قانون را نقض فاحش حقوق دفاعی متهم می‌دانند. متهم همان‌قدر که از اطالهٔ دادرسی آسیب می‌بیند، در جستجوی افزایش سرعت نامعقول در محاکمه کیفری، حقوق دفاعی خود را از دست می‌دهد و نمی‌تواند به دفاع از خود بپردازد.

در مجموع، این انتقاداتْ حاکی از بی‌اثر بودن تعقیب کیفری در محدودهٔ زمانی تعیین‌شده در این قانون است. نتیجهٔ اعمال فشارِ ناشی از این قانون، دادستان‌ها را مجبور به امتناع یا تعلیق تعقیب در برخی پرونده‌ها کرد تا بتوانند در محدودهٔ زمانیِ معین‌شده سایر پرونده‌های مهم‌تر را ساماندهی کنند. در واقع، این فشار سبب شد که دادگاه‌ها زیر بار فشار ناشی از این قانون از پای درآیند و گهگاه انتقادات صریح و تند دربارهٔ این قانون ابراز نمایند. به هر تقدیر، اجرای این قانون در نظام عدالت کیفری آمریکا یکی از بارزترین نمادهای گذار از مفهوم مهلت معقول به مهلت بهینه است. این قانون و سیاست‌های مشابه، روایت و تفسیر مدیران از زمان در فرایند کیفری است؛ روایتی که در آن بیش از دغدغه‌های حقوق بشری و دادرسی عادلانه به منابع و امکانات انسانی و مالیِ موجود و مدیریت پرونده‌ها اولویت داده می‌شود.

در مجموع، ارزیابی سیاست‌های انگلیسی ـ آمریکایی حاکی از توجه سیاست‌گذاران کیفری به هر دو حوزهٔ افزایش سرعت و کاهش هزینه‌هاست. به عبارت دیگر، کارایی در این بسترها هر دو بعدِ بهره‌وری قضایی و کاربرد تحلیل‌های هزینه ـ فایده و هزینه ـ اثربخشی را در بر گرفته است. هرچند توجه به فرایند کیفری از زاویهٔ بهینگی و

بهره‌وری باعث مغفول ماندنِ ارزش‌های موسوم به الگوهای اتهامی و ترافعی نظام‌های آنگلوساکسون شده است. تا آنجا که تعقیب اهداف مدیریت‌گرایانه در فرایند کیفری، توانایی متداعیین را برای هدایت پرونده و حصول نتایج، تحت تأثیر قرار داده است. این رویکرد حتی اختیارات دادستان را برای فراهم آوردن ادله کاهش داده است. صحت و دقت در دادرسی کیفریِ مدیریت‌گرا نه از طریق به بحث گذاشتن ادعا و دفاع طرفین و بررسی عمیق مواضع طرفین بلکه از رهگذر به کارگیری ابزارهای فنّاورانه، نظام جامع آماری و مدیریت پروندهٔ قضایی حاصل می‌شود. در مجموع، می‌توان ظهور و تسلط گفتمان مدیریت‌گرایی بر تشریفات دادرسی در نظام‌های عرفی را نه به منزلهٔ «توازن مجدد» متداعیین و دولت بلکه به مثابهٔ «فقدان توازن» به نفع دولت تفسیر کرد. افزون بر این، بر خلاف پیش‌بینی سیاست‌گذاران قرار گرفتن متهم در برابر دولت بدون توان دفاعی لازم منجر به کاهش روزافزون اعتماد به دستگاه قضایی می‌گردد.

در نظام عدالت کیفری ایران نیز بازتعریف قواعد دادرسی کیفری در پرتو آموزه‌های کارایی و بهره‌وری مشهود است. در ادامه، به کیفیت انتقال خط‌مشی مدیریت‌گرایی و پیامدهای آن در این نظام می‌پردازیم.

ارزیابی سیاست‌های کارایی‌محور در نظام عدالت کیفری ایران

تلاش برای افزایش سرعت و کاهش اطالهٔ دادرسی در فرایند کیفری ایران از ملموس‌ترین سیاست‌های کیفریِ کارایی ـ محور است تا آنجا که در بسیاری از اسناد و قوانین از این امر سخن رفته و با هدف تحقق این سیاست‌ها کمیسیون‌ها و کارگروه‌هایی تشکیل شده است. با توجه به تأکیدات مقام معظم رهبری در حکم انتصاب آیةالله هاشمی شاهرودی به ریاست قوهٔ قضاییه، در خصوص کوتاه کردن فرایند دادرسی و روزآمد کردن رسیدگی به پرونده‌ها و نیز با توجه به برنامه‌ها و راهبردهای اجراییِ ریاست قوهٔ قضاییه در سال ۱۳۸۰ راجع به تغییر یا تعدیل ساختارهای مشکل‌آفرین برای مردم، «کمیسیون خاصِ بررسی راهکارهای اجراییِ کاهش اطالهٔ دادرسی و روزآمد کردن رسیدگی به پرونده‌ها» تشکیل گردید و با ترکیبی معین و در جلساتی کارشناسی، به بررسی این مهم پرداخت. نتایج این جلسات پیشنهادهایی بود عملی به منظور اصلاح

قوانین موجود و صدور بخش‌نامه‌های قضایی. محورهای اصلی این پیشنهادها را چنین می‌توان یاد کرد:

ـ راه‌اندازی واحد ارشاد و معاضدت در حوزه‌های قضایی؛

ـ تلاش بخش‌های اداری و مالی و نیز معاونت طرح و برنامهٔ قوه قضاییه در تأمین اعتبار، امکانات و نیروی انسانی؛

ـ ساماندهی ارجاع پرونده‌ها؛

ـ تقویت نقش شورای عالی انفورماتیک قوهٔ قضاییه؛

ـ نظارت بر فرایند ابلاغ اوراق قضایی.[۱]

تحلیل مواضع مدیران دستگاه قضا، اسناد و قوانین و رویه‌ها، حاکی از وجود سیاست‌ها و برنامه‌های مبتنی بر افزایش کارایی از طریق مدیریت زمان در این مجموعه است. جلوه‌های این سیاست‌ها را می‌توان در اهداف و چشم‌اندازها، طرح‌های اجرایی و قوانین آیینی یافت. بر همین اساس، سیاست‌های مبتنی بر مدیریت زمان از دو چشم‌انداز قابل طرح و بررسی‌اند.[۲]

بخش عمده‌ای از این سیاست‌ها ناظر بر کنترل متغیرهایی است که منجر به افزایش اطالهٔ دادرسی می‌گردند. به عبارت دیگر، سمت و سوی سیاست‌ها بر حذف آن دسته از عواملی است که موجب وقفه در پرونده در نهادهای کیفری می‌شود. این گونه سیاست‌ها در قالب اسناد راهبردی،[۳] قوانین،[۴] آیین‌نامه‌ها و

۱. برای مطالعهٔ بیشتر دربارهٔ گزارش کمیسیون خاص بررسی راهکارهای اجرایی کاهش اطالهٔ دادرسی و روزآمد کردن رسیدگی به پرونده‌ها ر.ک: معاونت اجتماعی و اطلاع‌رسانی قوهٔ قضاییه، بی‌تا: ج۲).

۲. طبقِ تحلیل اسناد و داده‌های موجود در این رابطه، شاخص کارایی تنها محدود به افزایش سرعت و آمارگرایی است و نمی‌توان سیاستی جامع و هدفمند را در گفتمان سیاست جنایی ایران در خصوصِ هزینه ـ کارایی یافت.

۳. اهم این اسناد راهبردی عبارت‌اند از: برنامه‌های پنج‌سالهٔ توسعهٔ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، جایگاه قوهٔ قضاییه در چشم‌انداز جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۴۰۴ ش. (مصوب جلسهٔ مسئولان عالی قضایی ۱۳۸۷/۷/۱۵)، برنامه‌های پنج‌سالهٔ توسعهٔ قضایی، راهبردها و اهداف پنج‌سالهٔ قوهٔ قضاییه ۱۳۹۰ـ۱۳۹۴.

۴. قوانین تحلیل‌شده در این پژوهش که عمدتاً مرتبط با فرایند کیفری می‌باشند عبارت‌اند از: قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ ش.؛ قانون دادرسی الکترونیکی مصوب ۱۳۹۲ ش.؛ قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۰ ش.

دستورالعمل‌ها[1] به وفور یافت می‌شود. بخش دیگرِ سیاست‌ها به تعیین بازهٔ زمانیِ جریان پرونده در نهادهای کیفری اشاره دارد.[2] بر خلاف سیاست‌های کلی ناظر بر کاهش

۱. آیین‌نامه‌ها و بخش‌نامه‌های مورد نظر عموماً ناظر بر بخش‌نامه‌ها و آیین‌نامه‌هایی است که همزمان با ظهور گفتمان توسعهٔ قضایی در دستگاه قضا صادر شده‌اند. برخی اسناد تحلیل‌شده عبارت‌اند از: تشکیل شورای انفورماتیک در نهاد ریاست قوهٔ قضاییه و لزوم هماهنگی تمامی مراجع ستادی و اداری مصوب ۱۳۷۸؛ آیین‌نامهٔ نظارت و ارزیابی دادستان انتظامی قضات مصوب ۱۳۸۲؛ دستورالعمل نظام ارجاع و دادرسی مصوب ۱۳۸۴؛ دستورالعمل ابلاغ صحیح اوراق قضایی برای جلوگیری از سرگردانی ارباب رجوع و اطالهٔ دادرسی مصوب ۱۳۸۴؛ آیین‌نامهٔ پرداخت فوق‌العاده ویژهٔ قضات مصوب ۱۳۸۴؛ دستورالعمل تشکیل مجتمع قضایی امور اقتصادی مصوب ۱۳۸۵؛ طرح جامع رفع اطالهٔ دادرسی دستورالعمل شمارهٔ ۳ در امور کیفری مصوب ۱۳۸۵؛ دستورالعمل تشکیل شورای عالی نظارت و بازرسی در قوهٔ قضاییه مصوب ۱۳۸۵؛ دستورالعمل اجرایی تکالیف ضابطان در کلانتری‌ها و حوزه‌های انتظامی مصوب ۱۳۸۵؛ آیین‌نامهٔ نظام جامع اطلاع‌رسانی قوهٔ قضاییه مصوب ۱۳۸۵؛ دستورالعمل ارزیابی عملکرد دادگستری‌ها، حوزه‌های ستادی و سازمان‌های وابستهٔ قوهٔ قضاییه مصوب ۱۳۸۵؛ دستورالعمل مواد ۸، ۱۵ و تبصرهٔ ۲ آیین‌نامهٔ اجرایی بند الف مادهٔ ۱۳۱ قانون برنامهٔ چهارم توسعهٔ اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران دربارهٔ تعیین نحوهٔ نگهداری سوابق اسناد و اوراق قضایی و تبدیل به سند الکترونیکی مصوب ۱۳۸۶؛ دستورالعمل توسعهٔ کاربری فنّاوری اطلاعات و ارتباطات در دستگاه قضایی و استقرار نرم‌افزار مدیریت پروندهٔ قضایی مصوب ۱۳۸۷؛ دستورالعمل تشکیل مجتمع‌ها و شعب تخصصی رسیدگی به جرایم و تخلفات رانندگی مصوب ۱۳۸۷؛ دستورالعمل آزمایشی استاندارد زمان رسیدگی به پرونده‌های قضایی مصوب ۱۳۸۷؛ دستورالعمل فوق‌العادهٔ بهره‌وری قضایی موضوع تصویب‌نامهٔ ۲۶۰۸۷/ت/۱۰۷۲۱ مورخ ۱۳۸۱/۴/۴ هیئت وزیران؛ دستورالعمل ساماندهی واحدهای اجرای احکام کیفری مصوب ۱۳۸۸؛ بخش‌نامهٔ شمارهٔ ۹۰۰۰/۱۰۰/۴۸۳۳۴ دربارهٔ نظارت بر عملکرد واحدهای قضایی مصوب ۱۳۸۹؛ بخش‌نامهٔ شمارهٔ ۹۰۰۰/۱۰۰/۲۹۲۶۴ دربارهٔ دبیرخانهٔ الکترونیکی مصوب ۱۳۹۰؛ آیین‌نامهٔ ارائهٔ خدمات الکترونیک قضایی مصوب ۱۳۹۱؛ بخش‌نامهٔ مربوط به بانک اطلاعاتی مجرمان و بزه‌کاران اقتصادی به منظورِ تسریع در رسیدگی به پرونده‌های کلان اقتصادی مصوب ۱۳۹۱؛ آیین‌نامهٔ جمع‌آوری و استنادپذیری ادلهٔ الکترونیکی مصوب ۱۳۹۳

۲. شاید بتوان گفت که قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ حجم انبوهی از این قبیل سیاست‌ها و برنامه‌ها را در خود دارد؛ برای مثال، تکلیف دادگاه به بررسی پرونده به مدت یک ماه پس از صدور کیفرخواست و ارجاع به منظور ارتقای کیفیت رسیدگی (مادهٔ ۳۴۱ آ.د.ک. ۱۳۹۲)؛ تکلیف دادگاه به صدور حکم در همان جلسهٔ رسیدگی و در صورت عدم امکان، ظرف یک هفته (مادهٔ ۳۷۴ آ.د.ک. ۱۳۹۲)؛ تکلیف دادگاه و مدیر دفتر به پاکنویس، حروفچینی و ابلاغ رأی ظرف مدت سه روز (مادهٔ ۳۷۸ آ.د.ک. ۱۳۹۲) و تبصرهٔ ۱ مادهٔ ۳۸۰ آ.د.ک. ۱۳۹۲)؛ تکلیف وکلا، شاکی و متهم به تسلیم ایرادها و اعتراض‌های خود ظرف مدت ۱۰ روز از تاریخ ابلاغ در دادگاه کیفری ۱ (مادهٔ ۳۸۷ و ۳۸۸ آ.د.ک. ۱۳۹۲)؛ تنظیم گزارش جامع قبل از رسیدگی در دادگاه کیفری ۱ و سپس تشکیل جلسهٔ مقدماتی اداری (مادهٔ ۳۸۹ آ.د.ک. ۱۳۹۲)؛ صدور رأی در دادگاه کیفری ۱ در همان روزِ ختم جلسه (مادهٔ ۴۰۴ آ.د.ک. ۱۳۹۲)؛ تهیهٔ گزارش جامع قبل از رسیدگی در مرحلهٔ تجدیدنظر (مادهٔ ۴۵۰ آ.د.ک.)؛ انشای رأیِ دادگاه تجدیدنظر در همان روز یا در صورت عدم امکان ظرف مهلت یک هفته (مادهٔ ۴۶۰ آ.د.ک. ۱۳۹۲).

اطالهٔ دادرسی، کمیت و کیفیتِ این دست قوانین و دستورالعمل‌ها بسیار اندک است.

جدول ۱: مقوله‌های ناظر بر کنترل و حذف عوامل اطالهٔ دادرسی در نظام عدالت کیفری ایران

اسناد راهبردی	قوانین	بخش‌نامه‌ها و دستورالعمل‌ها
• منطقی ساختن زمان تحقیق، دادرسی و اجرا، ارتقای کیفیت تحقیق و دادرسی • سرعت، دقت، صحت در رسیدگی • بهبود اثربخشی و کارایی • ارتقای کیفی ساختار قوانین	• سازوکارهای غربال پرونده‌های کیفری (بایگانی پرونده و تعلیق تعقیب، ترک تعقیب) • ارجاع دعاوی به نهادهای شبه قضایی • تحقیقات و رسیدگی کیفری با رعایت سرعت و در کمترین زمان ممکن • تعیین بازهٔ زمانی برای صدور رأی و انشای آن • تخلف بودن عدم تعیین تکلیف پرونده در مدت زمان معین	• ارجاع پرونده‌ها به نهادهای شبه قضایی • پیشگیری از جرم به منظور کاهش پرونده‌های کیفری • اهتمام در کاهش پرونده‌های موجود • ساماندهی واحد ابلاغ و اجرای احکام کیفری • توسل به راهکارهای کاهش ورودی‌های شعب کیفری • کاربرد فناوری اطلاعات و ارتباطات و استقرار نظام مدیریت پروندهٔ قضایی • تأکید بر بهره‌وری قضایی شعب کیفری

پس از استخراج جلوه‌ها و نمادهای مرتبط با افزایش کارایی (در معنای افزایش خروجی‌ها) پاسخ به پرسش‌هایی در خصوص اثربخشی این سیاست‌ها ضروری است. آیا سیاست‌های موجود در نظام عدالت کیفری ایران توان فراهم کردن ظرفیت‌های لازم را برای افزایش کارایی در معنای واقعی کلمه دارد؟ پاسخ به این پرسش‌ها مستلزم تحلیل سیاست‌های پیش‌گفته از چند زاویه است.

اول آنکه از نگاهی آرمانی، نظام مدیریت زمان دربردارندهٔ شاخص‌ها و استانداردهایی است که نمی‌توان سیاست‌های ایران را با آن منطبق دانست. اولین گام در مدیریت زمانِ نظام عدالت کیفری، تعیین جداول زمانی دقیق، روشن و اجرایی برای تمامی مراحل دادرسی کیفری است. اسناد تحلیل‌شده در جداول بالا تنها با عبارات و دستورالعمل‌هایی کلی (بدون در نظر گرفتن نوع جرم و مرحلهٔ دادرسی کیفری) نهادها

را به رعایت سرعت ملزم کرده است، در حالی که کاهش اطالهٔ دادرسی و افزایش سرعت امری فراتر از رویکردهای لفاظانه در گزارش‌های رسمی و مجموعهٔ قوانین است. از سوی دیگر، هرچند هدف کلیِ این سیاست‌ها اصلاح نظام عدالت کیفری از نظر زمان رسیدگی است، گاه این مواضع، مبیّن رویکردهای ناظر بر تعیین مهلتِ معقول[1] است و گاه بر واژگان و عبارات مرتبط با بهینگی زمانِ رسیدگی دلالت می‌کند. در این برنامه‌ها رویکرد اساسیِ قانون‌گذار در افزایش سرعت چندان روشن نیست. به عبارت دیگر، جایگاه ملاحظات حقوق دفاعی متهم، بزه‌دیده و جامعه در این زمینه، مبهم و قابل تفسیر است.

دوم آنکه تمرکز بخش اعظم سیاست‌های یادشده بر عملکرد «دادگاه‌ها» از نقاط ضعف اساسیِ این برنامه‌هاست. هرچند مخاطبِ برخی قوانین و آیین‌نامه‌ها (مانند طرح جامعِ رفع اطالهٔ دادرسی)، سایر نهادها، مقامات قضایی و ضابطان دادگستری‌اند، سمت و سوی کلیِ این برنامه‌ها بر تکلیف قضات به رسیدگی سریع به پرونده‌های ورودی در شعب کیفری است، حال آنکه اطالهٔ ناموجه علاوه بر عملکرد شعب دادگاه به دیگر نهادها و فرایند اداری و اجرایی نظام عدالت کیفری نیز منتسب است. بدیهی است که افزایش فشار سازمانی بر قضات کیفری علاوه بر تشدید مقاومت‌های پنهان و آشکار منجر به کاهش کیفیت آرای صادره می‌گردد. کاهش اطالهٔ دادرسی علاوه بر دستورالعمل و بخش‌نامه‌های قضایی و قوانینِ لازم‌الاجرا نیازمند تغییر در ساختارهای بوروکراتیک و سلسله‌مراتبی است. در قوانینِ ناظر بر سازماندهی نظام عدالت کیفری ایران شواهدی مبنی بر تغییر بنیادین ساختارهای قضایی به منظور تسریع جریان پروندهٔ کیفری وجود ندارد. در حقیقت، هرچند محتوای برخی برنامه‌ها ـ نظیر ساماندهی واحدهای ابلاغ و ارجاع ـ قابلیت افزایش سرعت در فرایند کیفری را دارد، اقدامات عملی در اجرای این برنامه‌ها محدود، پراکنده و مقطعی است. آسیب دیگر در حوزهٔ سیاست‌های ناظر بر افزایش سرعت رسیدگی، نبود سازوکار پاسخ‌گویی مناسب در نظام عدالت کیفری در خصوص افزایش سرعت است. علی‌رغم وجود حجمی انبوه از

---

۱. برای نمونه، مادهٔ ۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ ش. صراحتاً بر عبارت «مهلت معقول» تأکید کرده است.

سیاست‌ها و برنامه‌ها سازوکاری مناسب برای پاسخگویی دستگاه کیفری به مراجعان در خصوص وقفه و اطالهٔ دادرسی وجود ندارد. به علاوه، نظام عدالت کیفری در این باره به هیچ مرجعِ فراسازمانی خود نیز پاسخ‌گو نیست. نقص در سازوکارهای فرابینی و پاسخ‌گویی، اثربخشی راهبردها و برنامه‌ها را تا حدود زیادی کاهش می‌دهد. کافی نبودن سازوکارهای نظارتی، به طور مستقیم بر پایش و بازبینی سیاست‌ها تأثیر می‌گذارد و مدیران را نسبت به بهبود وضعیت موجود برای حصول نتایج بهتر ناتوان می‌کند.

در حقیقت، عباراتی کلی نظیر «افزایش سرعت» و «کاهش اطاله» و نیز نبود ابزارهای کنترلیِ متناسب و بالسویه برای همهٔ نهادهای عدالت کیفری و فقدان نظام توازنِ زمان با توجه به نیازها و دغدغه‌های کنشگران و تحمیل بخش عمدهٔ سیاست‌ها بر قضات دادگاه‌های کیفری و همچنین پیش‌بینی نداشتنِ دقیق و ملموسِ تقویم دادرسی، همگی باعث غلبهٔ جنبه‌های لفاظانهٔ این سیاست‌ها، کمی‌گرایی و مختومه‌محوری می‌شوند بی‌آنکه دیگر اهداف عالیِ دستگاه کیفری در نظر گرفته شود و از معضلات کاسته گردد.

گفتمان توسعهٔ قضایی ایران و قوانینی که در پرتو آن به تصویب رسیده است جلوهٔ بارز احساس نیاز نظام عدالت کیفری برای افزایش کارایی است، هرچند همان گونه که گذشت، سیاست‌گذاری‌های فعلی فاصله‌ای بسیار با استانداردها و شرایط مطلوب در این حوزه دارد. علاوه بر این، از نظر عدالت آیینی سیاست‌های پیش‌گفته نیز قابل بررسی و مطالعه است. به عبارت دیگر، پرسش دیگری که پاسخ به آن ضروری است این است که در طراحی و تدوین سیاست‌های فعلی جایگاه عدالت آیینی کجاست و آیا ملاحظات موجودْ همزمان قابلیت صیانت از اصول دادرسی عادلانه را دارد؟

سیاست‌های ناظر بر افزایش کارایی، این قابلیت را دارد که به شدت بر ماهیتِ قضاوت تأثیر گذارد. به عبارت دیگر، در ادبیات مدیریت‌گرایی، «قضاوت» ضرورتاً مقارن با کشف حقیقت نیست بلکه به طور ساده به معنای خاتمه دادن به پروندهٔ کیفری[1] است. در چنین الگویی، توافق طرفین و هدایت پرونده به سوی سازوکارهای

1. Termination of criminal case.

سازش و میانجی‌گری در جرایم قابل گذشت، بایگانی یا تعلیق تعقیب در مرحلهٔ دادسرا و کنترل قضات و مدیران در دادرسی به منظور تسریع در تصمیم‌گیری نهایی از جمله سازوکارهایی است که احتمال صدور احکام بر مبنای حقیقت را کاهش می‌دهند.

ساماندهی میزان بالای دستگیری‌ها، رسیدگی‌ها و محکومیت‌ها در شرایطی که منابع و امکانات موجودْ محدود است مستلزم اولویت‌بندی الگوهای «سرعت» و «مختومه‌محوری» است. سرعت در رسیدگی و صدور و اجرای حکم، عملاً منتهی به یکپارچه‌سازی و توسل بیشتر به سازوکارهای غیر رسمی می‌گردد. مختومه شدن نیز همراه است با کاستن از تشریفات مزاحم و بسترهای ترافع و چالش طرفین دعوی در جریان تحقیق و رسیدگی و صدور حکم. این موج عملاً با پیش‌فرض‌هایی همراه است؛ از جمله اینکه حقایق پرونده از طریق تحقیق پلیس و دادسرا بسیار سریع‌تر می‌تواند احراز شود تا از طریق فرایند رسمی تحقیق و مواجههٔ حضوری در دادگاه. این پیش‌فرضْ بیانگر ترجیح فرایندهای فراقضایی به فرایندهای قضایی است. از سوی دیگر، در این دیدگاه سرعت رسیدگی کافی نیست و باید این روند در سیستمی یکپارچه طی شود. اگر ضروری باشد که مدیریت حجم وسیعی از پرونده‌ها در کمترین زمانِ ممکن و با بهره‌وری انجام پذیرد، درصد اتکا به آیین‌های رایج و قالبی نیز افزایش می‌یابد؛ همانند خطی تولیدی که بی‌وقفه پرونده‌ها را برای کارکنان آن به حرکت درمی‌آورد و کارکنان که در جایگاه‌های خود مستقرند، با انجام وظیفه‌شان پرونده را به خاتمه یافتن نزدیک‌تر می‌کنند. از این منظر، فرایند کیفری فرایندی غربالی است که افزایش آمار خروجی‌ها و پرونده‌های بسته‌شده، شاخص موفقیت آن ارزیابی می‌شود (Packer, 1968: 4-7). در این قرائت از مدیریت‌گرایی می‌توان به حاشیه رانده شدنِ ارزش‌های دادرسی عادلانه و شایسته بر اساس ایدئولوژی‌های حاکم بر عدالت و انصاف را به وضوح مشاهده کرد. دادرسی عادلانه هرچند مانند مدیریت‌گرایی به مبارزه با جرم و پاسخ‌گویی‌های مناسب گرایش دارد، ایدئولوژی‌ها و سازوکارهای کاملاً متفاوتی را اتخاذ می‌کند. در این الگوواره، در مراحل متوالی رسیدگی، موانع و محظوراتی قوی در مقابلِ فرض مجرمیت متهم وجود دارد که مقامات انتظامی و قضایی در صورت متهم نمودن شخص به ارتکاب جرم، ملزم‌اند با تکیه بر ادلهٔ موجود،

مواجههٔ حضوری، تحقیق مفصل و دقیق در جریان رسیدگیِ کاملاً ترافعی و عادلانـه بـه حذف آن‌ها بپردازند. بنابراین در این دیدگاه، غلبه بر احقاق حـق و قـضاوت بـه معنـای دقیق کلمه است تا صرف مختومه شدن پرونده.

نتیجه‌گیری

امروز تقابل میان ارزش‌های زیربناییِ مدیریت‌گرایـی و دادرسـی عادلانـه در نظـام‌هـای عدالت کیفری یکی از بحث‌های مهم و حساس به شـمار مـی‌آیـد. نظـام‌هـای عـدالت کیفـری در مواجهـه بـا بحـران ناشـی از تـورم کیفـری، در وهلـهٔ نخـست راهـی جـز اولویت‌بخشی به ارزش‌هایی نظیر سرعت، مـدیریت منـابع محـدود و افـزایش بهـره‌وری فراروی خود ندیده‌اند. این اولویت‌بخشی به تدریج این شائبه را به ذهن سیاست‌گذاران حقوق کیفری وارد ساخته است که رسیدگی بر مبنای حـق و حقیقـتِ مبتنـی بـر اصـل برائت، با رسیدگی سریع و کم‌هزینـه‌تـرِ پاسـخ‌گـویی بـه نیازهـای فـوریِ نظـام عـدالت آشتی‌پذیر نیست. این امر ایشان را بر آن داشته است که با چنـین برداشـتی و بـه منظـور افزایش ظرفیت‌های فرایند کیفری برای رفع نیازهـای موجـود بـه مـدیریت‌گرایـی روی آورند و توالی فاسد آن را نیز بپذیرند.

تلقی قاضی، پلیس، بازپرس، مأموران زندان و مددکاران اجتماعی ـ به مثابـهٔ اجـزای سیستم که بر اساس شرح وظایف سازمانی و نگرش سیستمی ملزم به پردازش پرونده در چارچوب واحدِ سازمانی خود هستند ـ منجر به گذار از قضاوت و احقاق حق به معنـای واقعی کلمه به فرایند ـ محوری صرف گردید تا ضمن انجام وظایف سـازمانی و کنتـرل خروجی‌های سیستم مطابق با اهداف تعریف‌شده، فرایند پاسخ‌گویی به آسـانی صـورت پذیرد. تأکید افراطی بر حرفه‌ای‌گرایی و درگیری‌های سازمانی و تعهـدات سیـستمی در کنترل خروجی‌ها و افزایش بهره‌وریِ واحدهای انتظامی یا قضایی، از یـک‌سـو موجـب تضاد ارزشی افسران پلیس، قضات، مسئولان زندان و مددکاران اجتماعی می‌گردد و از سوی دیگر، موجب کاهش تمرکز بر بینش قضایی و تأکید بر دانـش حرفـه‌ایِ صـرف. هرچند اعمـال سـازوکارهای مـدیریت‌گرایـی از اطالـهٔ دادرسـی مـی‌کاهـد و دسترسـی مراجعان دستگاه عدالت کیفری به رخدادهای پرونده را تسهیل می‌کند، این بـه معنـای

جلب اعتماد مراجعانِ عدالت کیفری به عملکرد این سیستم نیست؛ چرا که مراجعان در این فرایند ورودی‌هایی تلقی می‌شوند که آمادهٔ پردازش و انتقال به مراحل بعدی‌اند. خروجی این سیستم، تولید برنده و بازنده است تا مداقّهٔ نابِ حقوقی و تشخیص حق از باطل. تحلیل تجربهٔ کشورهای انگلستان و آمریکا که نظام‌های پایه‌گذارِ مدیریت‌گراییِ کیفری‌اند و همچنین ارزیابی سیاست‌های مرتبط با این گفتمان در ایران گویای اولویت‌بخشی به متغیر سرعت و بهره‌وری است. در نظام‌های نامبرده نمی‌توان الگوی متوازنِ دادرسی عادلانه و کارایی را یافت. عقلانیت اقتصادیِ حاکم بر مدیریت نظام کیفری و مقابله با بحران مشروعیت این مجموعه مانعی قابل توجه بر سر راه ترافع و ارزیابی دقیقِ ادله پدید آورده است. بی‌گمان این امر منجر به تکرار بی‌اعتمادی و بحران مشروعیتِ نهادهای کیفری خواهد گردید و مدیران و سیاست‌گذاران را به تدوین سیاست‌هایی وادار خواهد ساخت تا سهمی شایان را برای ارزش‌های دادرسی عادلانه در کنار کارایی قائل شوند.

کتاب‌شناسی

۱. امیدی، جلیل، «سنت نبوی و عدالت کیفری»، ***فصلنامهٔ حقوق***، مجلهٔ دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی، دورهٔ سی و نهم، شمارهٔ ۳، زمستان ۱۳۸۸ ش.

۲. پاشا، ابراهیم، «از سازمان رسمی تا بروکراسی»، ***مجلهٔ علوم اجتماعی***، شماره‌های ۱۳ـ۱۴، ۱۳۸۰ ش.

۳. دانایی‌فرد، حسن، ***مدیریت دولتی نوین، پژوهشی انتقادی***، تهران، مؤسسهٔ کتاب مهربان نشر، ۱۳۹۰ ش.

۴. قاری سیدفاطمی، سیدمحمد، «تحلیل مفاهیم کلیدی حقوق بشر معاصر: حق، تعهد، آزادی، برابری و عدالت»، ***مجلهٔ تحقیقات حقوقی***، شماره‌های ۳۳ـ۳۴، بهار و تابستان ۱۳۸۰ ش.

۵. معاونت اجتماعی و اطلاع‌رسانی قوهٔ قضاییه، ***فراسوی توسعهٔ قضایی***، تهران، مرکز مطبوعات و اطلاع‌رسانی، بی‌تا.

۶. مهرا، نسرین، «نظام عدالت کیفری در انگلستان و ولز: سیاست‌ها و رویه‌ها»، ***فقه و حقوق***، شمارهٔ ۱۶۱، بهار ۱۳۸۷ ش.

7. Abraham, Henry, ***The Judicial Process: an Introductory Analysis of the Courts of the United States, England and France***, 7th ed., New York, Oxford University Press, 1998.

8. Ashby, David I. & Barrie L. Irving, “Police Reform and the New Public Management Paradigm: Matching Technology to the Rhetoric”, ***Government and Policy***, Vol. 25, 2007.

9. Bridges, George S., “The Speedy Trial Act of 1974: Effects on Delay in Federal Criminal Litigation”, ***Journal of Law and Criminology***, Vol. 73, No. 1, Spring, 1982.

10. Brown, Darryl K., “The Perverse Effects of Efficiency in Criminal Process”, ***Virginia Law Review***, Vol. 100:183, 2014.

11. Coleman, Jules L., “Efficiency, Utility and Wealth Maximization”, ***Hofstra Law Review***, Vol. 8, No. 5, 1980.

12. Freiberg, Arie, “Managerialism in Australian Criminal Justice: RIP for KPIs?”, ***Monash University Law Review***, Vol. 39, No. 195, 2003.

13. Hood, C., “A Public Management for All Season”, ***Public Administration***, Vol. 69, 1991.

14. Moisidis, Cosmas, ***Criminal Discovery: From Truth to the Proof and Back Again***, University of Sydney Law School, Institute of Criminology Press, 2008.

15. Packer, Herbert, ***Two Models of the Criminal Process***, Stanford University Press, 1968.

16. Rain, John W. & Michael J. Wilson, “Beyond Managerialism in Criminal Justice”, ***The Howard Journal***, Vol. 36, No. 1, 1997.

17. Sadurski, Wojciech, ***Giving Desert Its Due: Social Justice and Legal Theory***, Department of Jurisprudence, University of Sydney, Reidel Publishing Company, 1985.